مورخ ١٤ فوريه ١٩١٣ در مجلس تياسوفيها در پاريس: درباره حی بودن همه کائنات و وصول انسان به زندگی ابدی با استفاضه از قوه روح القدس

حضرت عبدالبهاء

اصلی فارسی



## مورخ ١٤ فوريه ١٩١٣ در مجلس تياسوفيها در پاريس: درباره حی بودن همه کائنات و وصول انسان به زندگی ابدی با استفاضه از قوه روح القدس[[1]](#footnote-1)

### (خطابات جلد سوم، ص. ۵۷-۶۰)

هواللّٰه

چون به نظر حقيقت در جميع کائنات نظر می کنيم، می بينيم هر کائنی فی الحقيقه حيات دارد. سابق در فلسفه می گفتند جماد حيات ندارد، امّا مؤخّراً به تحقيقات عميقه معلوم شد که جماد نيز حيات دارد و دلائل فنّيّه در فلسفه جديده بر آن اقامه شده. ما مختصر می گوئيم که کائنات حيات دارند، لکن حيات هر کائنی به حسب استعداد او است. مثلاً در عالم جماد حيات است، لکن بسيار ضعيف است؛ مثل نطفه در رحم مادر روح دارد، امّا ضعيف است. چون به عالم نبات نظر کنی، می بينی آن نيز روح دارد، امّا از عالم جماد قوی تر است. و همچنين در عالم حيوان نسبت به عالم نبات، حيات بيشتر جلوه دارد. و چون به عالم انسان نظر می کنيم، می بينيم حيات انسانی در نهايت قوّت است، لهذا آنچه انسان بکوشد، قوّه روح بيشتر ظاهر شود. مولود جديد هر چند ضعيف الرّوح است، ضعيف الادراک است، ولی چون به درجه بلوغ رسد، در نهايت قوّت ظاهر شود و قوای معنويّهٔ انسان در نهايت کمال جلوه نمايد و چنين حيات و قوّه ای در عالم حيوانی نيست. زيرا روح انسانی کاشف حقائق اشياء است که اين صنايع را اختراع می کند، اين همه علوم را اکتشاف می نمايد، اين اسرار طبيعت را کشف می کند، در شرق امور غرب را تمشيت می دهد، در زمين اکتشاف آسمانی می کند. لهذا در نهايت درجه قوّت است، علی الخصوص اگر ارتباطی به خدا حاصل نمايد و استفاضه از نور ابدی کند، يک تجلّی از تجلّيات شمس حقيقت شود و به اعظم مقامات عالم انسانی رسد. در اين مقام، روح انسانی مثل آينه ايست که شمس حقيقت در او تجلّی کند. لهذا چنين روحی البتّه ابدی و باقی و ثابت است، فنا ندارد و جامع جميع کمالات است، بلکه فيضی از فيوضات الهی است و جلوه ای از انوار نامتناهی. اين مقام مقام نفوسی است که استفاضه از فيّاض حقيقی می نمايند، کمالات نامتناهی در آن ها ظاهر می شود اين نهايت رتبه وجود است.

و به نظر ديگر چون در کائنات نظر می کنيم، می بينيم که اجزاء فرديّه ای ترکيب شده و از آن ترکيب، هر کائنی وجود يافته و چون آن ترکيب تحليل يابد، آن کائن انعدام و فنا جويد. پس وجود و عدم کائنات عبارت از ترکيب و تحليل است و چون عناصر فرديّهٔ جسمی تحليل گردد، هر فردی با عناصر ديگر ترکيب شود و کائنی ديگر موجود گردد. لهذا هر فردی از جواهر فرديّه در جميع مراتب سير دارد و اين بديهی و محسوس است، نه اعتقادی. از اين ثابت می شود که هر جزئی از اجزاء فرديّه سير در جميع کائنات دارد. مثلاً اجزائی که در انسان است، وقتی در جماد بوده در مراتب جماد به صور نامتناهی سير کرده و در هر صورتی کمالی داشته، و همچنين در صور نامتناهيه حيوان و عالم انسان. و چون صور کائنات نامتناهی است، لهذا هر جزئی از اجزاء فرديّه انتقال در صور نامتناهيه کند و در هر صورتی کمالی حاصل نمايد. پس جميع کائنات در جميع کائنات است. ملاحظه فرمائيد چه وحدتی است که هر جزئی از کائنات عبارت از جميع است و اين فنّاً ثابت است. اين چه وحدتی است در عالم وجود و چه انتقالاتی و چه کمالاتی، ديگر اعظم از اين نمی شود که هر کائنی فيضی از فيوضات الهی است.

پس واضح است که فيوضات الهی نامتناهی است، حدّ و حصر ندارد. در اين فضای نامتناهی ملاحظه نمائيد چقدر اجسام عظيمه نورانيّه است و اين اجسام نيز نامتناهی است، زيرا از پس اين نجوم نجوم ديگر است و از پس آن نجوم باز نجوم ديگر. خلاصه فنّاً ثابت است که عوالم نامتناهی است. ببينيد فيض الهی نا محدود است، با آنکه اين فيض جسمانی است. ديگر ببينيد فيض روحانی چگونه است. با وجود آنکه فيض جسمانی نا محدود است، ديگر فيض روحانی چگونه محدود می شود، با آنکه اصل است. زيرا آن فيض اعظم از فيض جسمانی است و اين فيض جسمانی نسبت به فيض روحانی حکمی ندارد. جسم انسان آثارش به درجه ای است، امّا روح انسانی آثارش غير متناهی. حتّی در زمين اکتشافات فلکيّه نمايد و احساسات سمائيّه کند. ملاحظه کنيد چقدر قوّه روحانی انسان اعظم است از جسد او. با وجود آنکه فيض جسمانی و روحانی الهی نا محدود است، بعضی بی فکران گمان کنند که محدود است. گويند که اين عالم عالم ده هزار ساله است و بدايت فيض الهی معلوم و محدود است و حال آنکه فيض الهی نا محدود است و قديم هميشه بوده و خواهد بود بدايتی نداشته و نهايتی نخواهد داشت. زيرا عالم وجود محلّ کمالات الهی است، آيا می توانيم خدا را محدود نمائيم؟ همين طور که حقيقت الهی نا محدود است، همين طور فيوضات الهی غير محدود و نامتناهی.

و از جملهٔ فيض الهی مظاهر مقدّسه اند، چگونه می شود محدود شود؟ و حال آنکه اعظم فيوضات الهيّه اند. بعد از آنکه فيض جسمانی غير محدود است، فيض روحانی چگونه محدود شود؟ بعد از آنکه قطره محدود نشد، دريا چگونه محدود گردد؟ بعد از آنکه ذرّه غير محدود باشد، خورشيد چگونه محدود شود؟ چون عالم جسمانی غير متناهی است،عالم روحانی چگونه محدود و متناهی شود؟ لهذا مظاهر مقدّسه که اعظم فيوضات الهيّه اند لم يزل بوده و لا يزال خواهند بود، چگونه می توانيم فيض الهی را محدود کنيم؟ اگر خدا را می توانيم محدود کنيم فيض او را هم می توانيم محدود کنيم.

باری با آنکه هميشه هر ملّتی موعودی داشت و هر امّتی منتظر ذات مقدّسی بود، افسوس که چون آن موعود ظاهر شد، محتجب ماندند. و منتظر طلوع شمس حقيقت بودند، چون طالع شد به ظلمت قناعت کردند. مثلاً ملّت موسوی منتظر ظهور مسيح بودند، شب و روز تضرّع می نمودند که خدايا مسيح را ظاهر کن. ولی چون آن حضرت ظاهر شد، محتجب ماندند، او را نشناختند، زيرا پردهٔ تقليد ديده های آنها را بسته بود. نديدند و ندای الهی را نشنيدند. قريب دو هزار سال است هنوز منتظرند. پس بايد چشم ما باز باشد و عقل ما فارغ و آزاد که هنگام ظهور، محتجب نشويم؛ چون ندای الهی بلند شود، بشنويم چون نفحات جنّت الهی منتشر شود، مشام ما مزکوم نباشد تا آن نفحه قدس را استشمام کنيم، آن انوار الهی را مشاهده نمائيم آن لحن را بشناسيم آن روح را بيابيم تجديد حيات کنيم، از نفحات روح القدس زنده شويم تا به اسرار کائنات پی بريم و علم وحدت عالم انسانی را بلند نمائيم. جميع از فيض الهی بهره و نصيب گيريم و هر فردی مانند موجی گرديم. حقیقت بحر وجود نظر کنيم، صنع بحر الهی بينيم. چون به امواج بنگريم، کلّ را از بحر دانيم. هر چند امواج مختلف است، لکن بحر واحد است. يک شمس بر جميع کائنات ساطع است و نور نور واحد، و لکن کائنات مختلف.

باری اين قرن قرن وحدت است، قرن محبّت است، قرن صلح عمومی است، قرن طلوع شمس حقيقت است قرن ظهور ملکوت اللّه است. لهذا بايد به جميع وسائل تشبّث نمائيم تا از اين فيوضات نامتناهی، بهرهٔ وافر بريم. زيرا امروز ملاحظه می کنيم اسباب وحدت عالم انسانی از هر جهت مهيّا است، اين دليل بر تأييدات است. از جملهٔ تأييدات در اين قرن لسان عمومی است که می بينيم در انتشار است. شبهه ای نيست که لسان عمومی سبب زوال سوء تفاهم است، زيرا هر فردی مطّلع بر افکار جميع بشر شود و اين از جملهٔ اسباب وحدت عالم انسانی است. لهذا بايد بکوشيم تا آنرا ترويج نمائيم.

با آنکه من احوالم خوب نبود باز امشب آمدم و به قدر امکان صحبت داشتم.



1. خطابه در مجلس تیاسوفیها در پاریس شب۱۴ فوریه 1 [↑](#footnote-ref-1)